

هجري لا ولد فوت نمود - اولاد هم او رام راجه بقاعه پرناله
پاڻي ست *

سرداران قدیم این فریق در ابتدا دهننا جادو و سنڌا کهور پوره
اسم - که همواره نوج کشیها میکردند - و بتاخمک و تازاج سنگ
می پرداختند - درین (که علم نخوت می افراخت) پس
از فوت زانا پسر سیوا بگفته زن او (که بتورگی پسر خود سال
کار فرما بود) دهننا جي و غیره کشتند - پسرش زانوکه و پوره
چندے بغارت بجای پدر می پرداختند - و از هم نامورتر
گردید - بقیه اولاد و اقوام هر یکی در دکن موجود است - و یکی از
پرنهانان او بالاجي بسوناتهه - از قوم براهمه اسم - در سنه

(۱۱۳۰) هزار و یکصد و سی هجری چون حسین علی خان
با راجه ساهو قرار چوتهم و سردیسمکھی مشخص نموده سنه
پسر خود کرده داد بالاجي بسوناتهه با پانزده هزار سوار سال
مذکور همراه خان مرپور بشاهجهان آباد رفت - و در سنه (۱۱۳۹)
هزار و یکصد و سی و نه هجری ملهار هولکر از رفقای باجي زاد
پسر بالاجي بسوناتهه (که بعد فوتش بجای او قائم شده بود)
بمالوه رفته با گردهر بهادر صوبه دار آنجا جنگ نموده
او را کشت - و در عمل نظامی محمد خان بنگش نیز بتاخمک
و تازاج پرداخته نقش عملداری او بر داشت - و در سنه

(۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری (که صوبه داری
مالوه پراجه جیسنکله مفوض گردید) از بنابر جنسیت بتقویست
باجی زار کوشید *

در سنه (۱۱۴۶) هزار و یکصد و چهل و شش هجری باجی زار
از دکن عزم هندوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او
نامزد شده بسرونج رسید - نامبرده زبرور نقده بدکن برگشت
و در سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری باز
اراده هندوستان نمود - و از پیشگاه خلافت در فوج یکم بهرکردگی
احتمادالدوله قمرالدین خان و دیگر بهرداری خاندوران به تقیبه
او تعیین شد - باجی زار نیز فوج با بیلاجی جادر زبروری
قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابله خاندوران
فرستان - قمرالدین خان سه چهار بار جنگ غالبانه با فوج
مقابل نمود - خاندوران بونم از طرح مصالحت انداخت
هر در طریق رجوع پیمودند - بستر حسب عرائض راجه جیسنکله
(که میخواست صوبه داری مالوه از تغیر خودش بباجی زار
مقرر شود) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آورد - تا در
سنه (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری نظم
صوبه مذکور بباجی زار تفویض یافت - سال دیگر باجی زار
با فوج کثیر بمالوه شتافته بدن و بست آنجا نموده بر راجه
بهدار رفت - راجه بمکان صعب پناه گزید - از موضع آبتورا

(که مکان بود و باش راجه بود) مفتوح ساختم - و بجای
 جادو را از دریای جمنا گذرانید - که تاختم انترپید نماید
 او با فرهان الملک (که قریب اکبر آباد (سده بود) مقابله
 کرده مردم بسیار بکشتن داده گریخت - و این طرف جمنا
 بجای راد ملحق گشت - بجای راد ختم عظیم کشیده جانب
 شاهجهان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصره خاندوران از بلاد
 مزبور برآمد - و بجای راد صرفه در جنگ ندیده جانب اکبر آباد
 روانه گردید - سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری
 آمد جاء حسب الطلب فردوس آرامگاه از دکن بدار الخلافه
 رسیده از عزل بجای راد بصوبه داری مالمه مقرر شده
 بدان صوبه عطف عنان نمود - و در سواد بهویال با بجای راد
 جنگ بدین آمد - بعد صلح صوبه داری برو بحال داشته
 بدار الخلافه برگشت - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد
 و پنجاه و در هجری نامبرده با ناصر جنگ شهید متصل
 بلند آوردنک آباد بجای محاربه گذاشت - و آخر بدر صلح
 زده سرکار کهرکون دهاننده مضاف خاندیس گرفت - و کنار
 فریده رسیده سال (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجری
 بدار فدا پیوست *

پس از بالاجی دشمن بجای او شد - و سداسیو راد

« ماثر الامراء » [۲۵۵] (باب الرابع)

مرفق بهار پسر چمنجی برادر باجی زاد کارپرداز او مقرر گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجه مزبور (که سنه (۱۱۶۳)

هزار و یکصد و شصت و سه هجری واقع شد) اگرچه چند بار آثار شوخی ازینها بوقوع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد فوت راجه یکی از قریبانیان او را دسمک نشانده خود ساخته کار بار راج بدست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را

با خود ایل ساخت - و سال (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری (که هولکر و جی ابا سندهیه بک، گ ابوالمنصور

خان جانب آله آباد و اردهه شتافتند - و احمد خان بنگش مغلوب گردید) در جادری آن خان مزبور از کول و جلیسر و قنوج تا کره جهان آباد باینها داد - و رفته رفته تا آله آباد بتصرف آورد - قریب ده سال دران نواح عمل مرهته بود و در سال مزبور بدکن بالاجی فرجه بر سر اورنگ آباد برده مبلغ خطیر از خزانه سرکار ناظم بدسمک آورد - و سال (۱۱۶۵)

هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بتقریب سند امیرالامراء خیروز جنگ اکثر صوبه خاندیس و بعضی محالات صوبه خصمه بنیان بتصرف اینها در آمد - و سال (۱۱۷۱) هزار و یکصد

(۲) نسخه [ب] چمنجی (۳) نسخه [ب] ابوالمنصور خان که با احمد خان بنگش مقابله داشت جانب آله آباد •

و هفتاد و یک هجری در دکن با نظام الدوله آصف جاه
 بمقابله برداشته بعد صلح^(۲) ملک بیستی و هفتک لک روپیه
 کامل تعلق برده گشت - و در همین سال وقایع سندهیه
 برادرش جنکو بصر جی ایبا در سکرانال نجیب الدوله را محصور^(۳)
 گردانیدند - و در همان حال رگناهمه راد و شمشیر بهادر و هولکر
 در نواح شاهجهان آباد آمده بودند - حسب طلب آدینه بیگ
 خان بجانب پنجاب شتافته تیمور شاه پسر شاه درانی و جهان
 خان را از لاهور به سمرقند فرار ساختند - و نایب ایضا
 در لاهور ماند - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه
 هجری دقا از خبر آمد آمد شاه درانی تا سرهند رفته
 نخچیر فنا گردید - و در دکن قلعه احمدنگر بتصرف مرهته
 در آمد - و بالاجی و صدا سیر راد با امیر الممالک نظام الدوله
 آصف جاه مخالفی سر کرده بمقابله برداشتند - حسب تقدیر
 سرداران مثل چندارلی اهل اسلام کشته گردیدند - و ملک
 شخصی لک روپیه کامل و سه قلعه دولتی آباد و آسیرو و بیجاپور
 بدست مرهته رفت *

و چون سال مزبور شاه درانی عمل مرهته از پنجاب برداشته
 دقا سندهیه را کشت و فوج هولکر را غارت نمود بنا بران
 صدا سیوراد با بهواس راد بصر بالاجی بعزم تدارک روانه

(۲) صفحه [۱] با صلح (۳) در [بصر نهند] شکر نال *

هندوستان شد - و اول بشهر دازاخلافه رفته قلعه را بدست آورد
و محبي المائة پسر محبي السفة بن كام بخش را (كه عماد الملك
بعده كشتن عالمير ثاني بر تخت نشاندند بود) برداشته
موض او ميرزا جوان بخش بن شاه عالم پادشاه را بطريق توره
فشانند - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و يكصد و هفتاد و چهار
هجري بمقابله شاه دراني پرداخت - و چون بخبر انهدان
طرق رسد حال فوج او بعسرت كشيد چارو ناچار در چار شده
او در بصواس زاد و جمعه كثير از سران و غير آنها كه تيغ در آمدند
و بعضى (كه راه گريز يافتند) اهل ديهايت نگذاشتند - بالاجبي
بعد استماع اين حقيقت سال مذکور غصه مرگ شد - پسر دروم او
مادمو زاو بجای او نشست - چنده فيما بين او و رگناته زاو
عم حقيقتش نزاع بود - آخر رگناته زاو گرفته نظر بند ساخت
چند سال باستقلال گذرانیده بمرض در گذشت - و نراين زاو
برادر كوچك خون را بجای خون نشانیده بود - رگناته زاو
با مردم ساخته نراين زاو را كشت - چون متصدیان خانه اش
با او راضي نبودند فيما بين نزاع برخاست - رگناته زاو مغلوب
شده پناه كلاه پوشان فرنگ گرفت - و در حالت فقر و
بحمایين آنها با متصدیان جنگ و جدل نموده بدست
متصدیان افتاد - و در صوبه مالوه جاگير بقدر خرچ لاهدي
يافته روانه آنصوبه شده از اثنای راه با مردم بدرقه برخاست

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شدافتی - و بدین
 تقریب سورت مغایه همابین مرهه و کلاه پوشان برپا گشت
 ماهوار پسر خرد سال نراین راز بجای نیاگان خود است *
 دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل
 صوبه داری سرافند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر
 صوبه مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه
 ساهو رگهوجی بهونسله است - که با راجه مذکور نسبت
 همقرمی نیز داشت - صوبه برار متعلق بار بود - و ملک
 دیوگنده و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله
 رفت - و عوض چوتته آنجا صوبه اودیسه گرفت - بعد فوت او
 جانوجی پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چنده
 میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجی
 محاط است - و سغد تعلقه چوتته بدست نیاگان خود از راج
 مرهه بغام پسر خود رگهوجی گرفت - دیگر از همراهان او
 موار راز کهور پره است - که تعلقه داز سرا و غیره محالات
 صوبه بیجاپور بود - و نامه بمسکودگی بر آورده قلعه کیتی
 و غیره محالات بسیار در تصرف داشتی - پسر عالی خان
 مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در قلعه مذکور محصور
 نموده دستگیر ساختی - و در قید او با بعدم خانه نهاد - و سرداران
 جزئی او از اندازه تحریر بیرون *

• رکن الدوله سید لشکر خان بهادر •

• نصیر جنگ •

نامش میر اسمعیل است - نیاگانش از سکنه سرپل مضاف
 بلخ اند - نسبش بمیر سید علی دیوانه (که وزارت او در موضع
 پنجاب واقع شده یزار و یتبرک به و از خافای شاه نعمت الله
 وای است) میرسد - عم او سید هاشم خان بنوکریمی پادشاهی
 اختصاص پذیرفته - چون پدر میر اسمعیل زود در گذشت هاشم
 خان او را پرورش نمود - او در ملازمان برادری خاص (که
 وزارت از مغلان منصبدار است) نوکر بوده بخطاب معاصر خان
 ممتاز شد - و سال اول جاوس فروردس آرامگاه در جنگ عالم علی
 خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر ترون نمایان
 گردیده حریف خود را بشمشیر مغلوب ساخت - پس ازان (که
 بهادر موصوف حسب الطلب فروردس آرامگاه بحضور شتافته
 دولت بار اندوخت) شجاعت و دلوری او ذهن نشین پادشاه
 گردانید - لهذا بفوجداری ائک صوبه کابل چهره اعتبار افروخت
 پستر ازانجا مستعفی شده بدکن پیش بهادر مزبور رسیده
 و ببخشگیری سایر سرکار او و خطاب سید لشکر خان سرفراز گشت
 و چندی برای بند و بست راج بندری مضاف فرخنده بنیان
 مامور گردید - و مدتی بنظم صوبه اورنگ آباد پرداخت - ازان
 بعد همراه بهادر مزبور بهندوستان رفته در واقعات نادر شاهی

خدمات پسنديده بتقدیم رسانید - و چون در دکن هنگامه و فساد
 باجی زاد سرور جانبی راجه ساهو یهونصله برپا شده نوبت
 بمحارزه با ناصر جنگ شهید رسید و زاد مزبور تقبیه بلایغ پالنه
 بعد قابل ایام رو بنیستی سرا کرد خان مزبور حسب ایامی
 بهادر مزبور آمده بتصلی برادر و پسر متولی پرداخته طریق
 سلوک مسلوک گردانید - و باز مراجعت بهندوستان نموده همراه
 بهادر مرتوم در سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه
 هجری زاد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله پنجابمی
 صوبه داری ارزنگ آباد و از اصل و اضافه بمذنب چهار هزار
 در هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره طبل برتری
 نواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب نصیر جنگ
 ناموری پذیرفتی - و پس از جنگ بهاچری باز صوبه دار
 ارزنگ آباد گشت - و در عمل صلابت جنگ مرحوم از اصل
 و اضافه بمذنب شش هزار شش هزار سوار و خطاب
 رکن الدوله و خدمت و کالت مطلقه مومی علیه نصاعد نمود
 و بهتر مستعفی شده بنظم صوبه یار اختصاص گرفت
 و چون خدمت مزبور بنظام الدوله آصف جاه تقرر یافت
 او بحراست ارزنگ آباد درجه امتلا پیوند - و در سنه (۱۱۷۰)
 هزار و یکصد و همدان هجری بکشور بقا خرامید - بخوش خلق

و یاس مراسم شریعتی موصوف بود - و احترام علما و فقرا
 بعمل می آورد - خیرات سرا میکند - با تدابیر مالی آشنائی
 داشت - اما امور مالی کمتر می فهمید - چند مبادی از
 باقی ماندند - برادران اعمامی او سید عارف خان و سید
 ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هر یک بسواک
 پیش آمد - و یک صبیغه خود را بعیر جمله نام پسر کوچک
 سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجهازاری
 پنجهازار سوار و خطاب عظیم الدوله نصر جنگ بهادر
 و خدمت حراست خجسته بنیان بانضمام متصدیگری محلات
 سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقه صوبه مزبور امتیاز دارد
 و مورد عاطفت نوین مزبور است - و بواسطه کلاش رفعت الدوله
 بهادر زور آرز جنگ مدعی بیخشیکری رساله مغلان ملزم سرکار او
 می پرداخت - در ذیلا بنیابت نظامی ناندیر چهار عزت
 برافروخته - و بمنصب پنجهازاری موبلذد - مرد بی باک
 صاف دل است *

● راجه بیرو بهادر ●

پسر بهروجی سرکر است - که فرقیه است از قوم دهکر^(۲)
 نیاکانش در نواج^(۳) انا کوندی (که پر گزار دریای بنگبهدرا^(۴))

(۲) نسخه [ب] دهکر (۳) در [بعضی نسخه] انا کوندی (۴) در [بعضی

نسخه] تنگ بهدرا *

واقع امنی - و سابقا مکان نشست راجها بود (توطن داشتند
و تقریبی از آنها بر آمده در دیهات قریب بلاد بیجا پور
مکونم ورزیدند - بهورجی بنابر تواریخ یا قیما راجه ^(۲) سندهیه
(که بمنصب معتبر و جاگیرداری معتدبه فایز شده بود)
در عمل نظام الملک آصف جاه بمنصب لایق و قبولداری
پرگنه ^(۳) پالم صوبه بیدر هرقرازی یافته بنوکوی می پرداخت
چون در گذشت اکجی پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت
و رفته رفته بمنصب هفت هزاری و خطاب راجه پیر بهادر
و افزونی اقطاع چهار عزت بر افزودند - و سال (۱۱۹۰)
هزار د یکنصد و نود هجری بعدمصرا شتاقی - با زبان فارسی
آشنائی داشت - و در فن کبک و دوره (که عبارت از کلام
سوزن بزبان مردم مابین گنگا و جمنا است) ماهر بود - پس از
پدرش سدھرم و برادر زادهایش جاگیر ارثی را تقسیم یافته
^(۴) مرشدت ملازم پیشگی بدست دارند *

* حرف الزاء *

* زین خان کرکه *

مادرش پیچه جان انکه عرش آشیانی است - پدرش

(۲) در [بعضی نسخه] با ابتدا راجه (۳) نسخه [۱] بالم (۴) نسخه [ب]

خواجه مقصود عاي هروي مردی پاک طینت بصدق و دینامی
مؤصف از ملازمان مریم مکنی بدوام خدمت در حوالی هودج
استیاز داشت . و در سفر عراق داخل ملازمان دفاعش بود
عرش آشیا نی دختر برادرش خواجه حسن را (که عم زین خان
باشد) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم در آورد . از بطن او
در سنه (۹۹۷) نهد و نود و هفت سلطان پرویز متولد
گردید . و چون در حال نعیم (که میوزا محمد حکیم در کابل
یدار بقا پیوست) عرش آشیا نی بعزم زابلستان از دریای
سندمه عبیره نمود زین خان (که بمنصب دو هزار و پانصدی
اختصاص یافته بود) برهنمونج الوس یوسف زئی و کشایش
سواد و بجزور (خصم یافس) این گروه آنبوه پیشتر در قزاق
و قندهار بسر می بودند . و از انجا بکابل آمده دست چیرگی
می کشانند . میوزا الغ بیگ کابلی بدستان سرائی از هم گذرانید
پس ماندگان از انجا بلمغانات دم آسایش برکشیده پس از ان
باستغرا با اقامت کشوند . نزدیک صد سال اسمی که بصواد
و بجزور برهنونی و سوتابی (وز میگذرانند)

درین سوزمین گروهی (که خطاب سلطانی داشتند)
می بودند . و خود را از نژاد دخترچی سلطان سکندر می پنداشتند
این قوم نخستین پیرستاری جا گرم کردند . و بحبله اندرزی

راه ناسپاسی پیش گرفته گزین جاهای ایقان بدست آوردند
و برخه ازان بیشین گروه دران تنگناها بناکامی بسر می برند
و از وطن دوستی بیرون شدن نیارند - سابق در سالی (که
عرش آشیانی به تنبیه میرزا محمد حکیم درین نواح آمد)
کلانتران این الوس بملازمت رسیدند - ازانجمله کالو مشمول عفايت
گشته از دارالخلافه آگره دو بگریز نهاد - خواجه شمس الدین
خرافی از نواحی اتک دستگیر ساخته بحضور فرستاد - بجای
پاداش نوازش یافت - لیکن باز راه گریز گرفته به نگاه خود
شناخت - و در شورش افزائی رهنمای دیگر بومیان گشت *

زین خان کوکه اول بولایت بجور (که جنوبی آن پشار
و غربی پرگنات کابل - طول بیست و پنج کرده - و عرض از پنج
قاده - سی هزار خانه دار این الوس درینجا بسر برند) در آوده
بسیارے را مالش بسزا داد - غازی خان و میرزا علی و دیگر
هران این قوم زینهار خواسته دیدند - و خاربن شورش برکنده
گشت - پس ازان عزیزم کوهستان سواد نمود - بعد از آریزشهای
سترگ غنیم راه فرار سپرد - در جکدره (که میانة ولایت است)
قلعه اساس نهاد - بیست و سه بار فیروزئی یافت - و هفت
سنگر بر شکست - غیر از گریوا کراکر و ولایت پونیو همه
بدست آمد *

چون از کوه نوردی سپاه بستوه آمده بود کوه درخواست کمک نمود - عرش آشیانی راجه بیبربر و حکیم ابوالفتح را پی یکدیگر تعیین فرود - چون بکوکلتاش پیوستند بنابر همچشمی حصدهای دیرینه یکتائی نگرفته عیار دولتی برخاسته هنگام مشورت کوه گفت - لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه گردن - در من میان ولایت را پاسبانی کنم - یا شما بودن جکدره بر خود گیرید - در من بسزای کوه نشینان پردازم - راجه و حکیم جواب دادند - که حکم بتاخت ملک است - نه بنگهداشت - همه را بانفاق مالش داده روانه حضور شویم کوه گفت ولایتی (که بچندین آریزه بدست آمده باشد) چگونه سرانجام ناکرده گذاشته شود - اگر این هر دو شق قبول ندارند از راهی که آمدید بر گردید - این نشنوده بهمان راه کراکر (که پرنشیمیا و فراز بود) روانه شدند - کوه از مدارای ناهنجار سرداری یکسو نهاد - که مبادا این مقربان حرفه ناشایسته بر سازند و خاطر پادشاهی را گران کنند - تا آنکه در هر تنگ دره آریزشه در میدان - و پرتالها یغمائی میشد *

چون بمسکت گریوا بلذری روانه شدند کوه چنداول گردید - افغانان رانده می آمدند - ناچار به پیکار ایستاد - آنها از هر سو به تیر و سنگ چیره دستی نمودند - مردم از سراسیمگی از فراز کوه به نشیمپ در آوردند - در آن روز دراز فیل و اسب

با یعدیگر آمیخته افتابند - و عالی نقد همتی در باطن
 کوکلتاش خواص جان نزاری نماید - جانش بهادر جلو گرفته
 بر گردانید - لختی از بیراهی پیاده شده بمنزل رسید - چون
 شهرت شد (که افغانان از پی می آیند) بصد اضطراب کوچ بیهنگام
 گریزد - مردم از تاریکی راه گذاشته بدرها افتادند - هر چند افغانان
 در تقسیم غنیمت دو ماده بودند - دوز دیگر راه کم کردگان
 جان سپردند - راجه را با بیاری از رؤسای پادشاهی و غیره
 پانصد کس دین بپراشه روی روزگار برآمد *

کوکلتاش در سال سی و یکم بمالش مهمند و غوریه خیل
 فواج پشارو (که جمال الدین روشانی را بحری برداشته در تیراه
 و خیبر چهار شورش برانگیخته بودند) تعیین شد - و کارهای
 نمایان بظهور آورد - و سال سی و دوم حکومت زابلستان
 از تغیر راجه مانسنگه بدر تفویض یافت - و در سال سی و سوم
 باز بمالش یوسف زئی مامور گشته اول بیجور در آمده
 هشت ماه آویزش داشت - بیاری را نقد زندگی بتاراج
 رفت - ناگزیر باز ماندگان غاشیه زندگی بردارش گرفتند - کوکه
 بصیج گرفتن سواد نمود - نخست بماحل دریای بچکوره^(۴)
 (که سرآغاز درآمد آن ملک است) استوار قلعه بر ساخته
 نشست - غنیم سرگرم عید قربانی بود - کوکه بیخبر از
 (۲) یا بچکوره باشد *

پنهان راهی بهر آن در آمد - افعانان سراسیمه به پیغولها در شدند
 و آن آکا مفتوح شد - هر جا قلعه ضرور بود بغیان نهاده
 مردم را بحفاظت گماشت - و در سال سی و پنجم زین خان
 بگوشمالی زمینداران شمالی دستوری یافت - از نزدیک
 پنهان در آمده تا دریای ستلج در بر نداشت - همگی بوم نشینان
 فرمان پذیر گشتند - راجه بدهی چند از نگرکوتک - راجه پوررام
 از کوه جمو - راجه باسو از مو - راجه انزورده جمه وال - راجه
 کاملوری - راجه جگدیس چند ده وال - رای سنسار چند از پنه
 رای پرتاپ از مانکوتک - رای بهسو بزرگ جهروته - رای بلبلدهر
 از لکن پور - دولتی از کوتک بهره - رای کرشن بلادیه - رای
 زارنده همری وال - اگرچه سوار ایشان بده هزار کشید لیکن
 پیاده از یک تک افزون - با پیشکشهای گران همراه کوکه
 دولت ملازمت دریافتند - سال سی و ششم کوکلتاش جنتمب
 چهار هزاری و عطاى تغاره سر بلندی یافت - و در سال سی
 و هفتم (که زین خان بیاسپانی آن روی سزده تا هفتاد کوه حفر
 شد) از سوان و بجور تا تیواه در آورد - افریدی و آرزک ژنی
 پایای تن داد - جلالت بولایت کافران بدر زد - کوکه بدین ملک

(۲) در [بعضی نسخه اکبرنامه] پنهان (۳) در [بعضی نسخه] انواده

(۴) نسخه [ب] کاپلوری و در [بعضی نسخه اکبرنامه] کاهلور (۵) در

[اکبرنامه] بهر آن آمده (۶) در [اکبرنامه] یلادیه

درآمد - چون رحمت علی خویش جلاله باعانت یوسف زئی
بر قلعه کنشال^(۲) و برخی ولایتی کهران چیرگی یافته بود کولکناش
همت در امتیصال او بهت - فرجه تا کهمار (که داروغه نشین
مرزبان کاشغر است) شنافته بهیارت را با سبیری برگرفتند
هران کافر نیز پیوسته در ناکامی افغانان کوششها نمودند
برخی بهوی چغان سرا بدخشان رویه شده دست از زدن و بستن
پر نداشتند - ناگزیر هران یوسف زئی بزینهار در آمدند
و قلعه کنشال و بسیار جاه بدست آمده تا حدود بدخشان
و کاشغر رفت و رویه یافت - در جشن هر آغاز سال چهل
و یکم بمنصب پنج هزاری سر برافراخت *

چون بند و بست کابل از قلیچ خان صورت نگرفت در همین
سال آن ملک باقطاع کوکه مقرر گشت - و درین سال شاهزاده
سلطان سلیم را بدختر زین خان شگرف دلبستگی پدید آمد
و بیوگانی هکاش در هر گرفت - عرش آشیانی ازین بیراه روی
هرگران شد - چون شیفتگی خاطر از اندازه بیرون دید
دستوری فرموده سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم جشن ازدواج
انعقاد یافت - و چون جلال الدین درشانی (که مایه فساد دیار
کابل بود) بگو نیستی نور شد - و زابلی شورش فرو نشاند
زین خان صاحب الحکم از تیپراه بحفاظت لاهور پیوسته
(۲) یا کنشال باشد *

و چون عرش آشیانی مراجعت از برهانپور باگوه کردند ادرا
برخواندند - از کامروائی بمی گماری مفرط افتاده بود - بدین
جهت لخته ازان دست کشید - زنجوری افزود - و فروغ دیده
و دل کم شده در سنه (۱۰۱۰) هزار و دهم هجری پیمانه
زندگی لبریز گشت - گویند در سانحه (که برپیر برگذشت)
کمی از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیره خاطر
داشتند - چون آخرها اسپان بهیار از کابل برای شاهزاده سلطان
سلیم (که بخدای فاسد در آله آباد اقامت گزیده بود) فرستاد
فاخوشی افزود - در همان ایام درگذشت *

زین خان بکمت و راگ شبنفته بود - اکثر سازها خود مینواخت
و شعر هم میگفت - از دست *

* آدامش نمیدهد این چرخ کج خرام *

* تا رشته مراد بسوزن در آدرم *

گویند بضیافتی (که پادشاه را بخانه طلبیده) چندان تکلف
کرد که موجب حیرت همگان گشت - از انجمله چبوترگ بطول
و عرض از شالهای طوس (که دران وقت کمیاب بود) بسوی
و پیش آن سه حوض یکی از گلاب یزدی دوم از رنگ زعفران
سیوم از ارگجه ترتیب داده طوائف را (که زیاده از هزار کس
بودند) دران حرفها می انداختند - و حویهای شیر و شکر آمیخته

(۲) در [بعضی نسخه] حسرت *

ردان کردن - و در صحن بجای آب گلاب پاشی میشد - و جواهر
و مرصع آلات در سبدها پر کرده با فیلان نامی پیشکش نمود
گویند دران وقت کثرت فیل از زین خان و اسپ از قلیج خان
و خواجه سرا از سعید خان شهرت تمام داشت *

• زاهد خان •

پسر صادق خان هردی سمک - تا سال چهارم عمرش آشپزانی
به منصب سه صد و پنجاهی رسید - چون پدرش در دکن
فوت شد سال چهل و هفتم او بحضور آمده بملازمت پیوست
و سال چهل و نهم باضافه منصب و خطاب خانی چهارم ناموری
برافروخت - و پس از سویر آرائین جنت مکانی از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاره کامیاب گردید - پس ازان به تذبیه رار دلپخت
بهورثیه با جمع مامور شد - و بتقدیم آن خدمت چنانکه باید
پرداخته مورد تحسین گردید *

• زاهد خان کوکه •

مادرش هوری خانم انکه بیگم صاحب مبیگ کلان فردوس آشپزانی
ست - سال سیزدهم حاوس آن پادشاه بقوجدارئی میان در آب
از نغیر نورالدوله سورفوازی یافت - و سال چهاردهم بخطاب
خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاره هزار سوار سر اعتبار
برافراخته تعینات دکن گردید - سال پانزدهم همراه شاهزاده

محمد اورنگ زیب بهادر بحضور رسیده دولت دار اندرخت
 سال هفدهم از اصل و اضافه بمذنب هزار و پانصدی هزار
 سوار کامیاب گشت - پستر باضافه پانصدی دو بیست سوار ناصیه
 بخمت نور آگین ساخته بخدمت قراول بیگی سربلندی پذیرفت
 سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب (که بغایر سوختن
 بدن از آتش چندی کس آمدند بود) بعزایت خلعت و جمدهر
 مرصع و منصب از اصل و اضافه دو هزار و پانصد
 سوار و عطای علم و فیل درجه اعتلا پیدود - و پستر بتقریض
 خدمت توش بیگی از اقران تفوق جست - سال نوزدهم بیست
 و چهارم رجب مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری
 بیماری معیه بهم رسانید - هرچند حکیم دارود تقریب خان بقصد
 تحریض نمود راضی نشد - و بصرفی جاردانی پیوست *

گویند عیاش بیدید مزاج درد - و حرف بجاگانه میزد
 روزی بیگم صاحب سفارش او نموده او را بخانه یکی از شاهزادهها
 فرستاد - شاهزاده باعزاز پیش خود طلبیده فرمود - که در
 باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند - انشاءالله در تربیت
 شما سعی مفرده بعمل خواهد آمد - در جواب گفت که
 سفارش لنگ و کور را می بایند - بقده ازین عیبها بری ست
 اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر - اما آشنا هرور
 بود - یکی از پسرانش فیض الله خان است - که احوال او جداگانه

نگارش یافته - در دیگرے محمد آباد است . که سال سیزدهم
جلوس خلد مکان به عالی منصب یک هزار و پانصدی صد
سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندوخته *

• زبردست خان •

از رالا شاهیان فردرس آشیانی است - پس از سربر آرائی
آن پادشاه بعهای منصب هزاری پانصد سوار منسلک
گشته سال دوم باضافه پانصدی صد سوار و ثانیاً باضافه
دو صد سوار لوای کامرائی برافراخت - سال چهارم از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بین الاقوان تفوق
جمعی - مدتی بتعییناتی صوبه بهار بحر برده همواره با ناظران
آن صوبه در برافکندن زمینداران فساد پزوه راه جانسپاری
و عقیدت سکالی سپردست - در ایام صوبه داری اعتقاد خان
پرتاب زمیندار پلامون را (که از جمله فساد پیشگان مقرری
آن صوبه بود) اوجد و عهد بلوغ بکار برده یکی از پسرانش
دست قجاد بلند ساخته بکار ولی نعمت برتبه جان نثاری
فایز گشته سال هفدهم پیش ناظم آورد - پس ازان بحضور
رسیده دولت آستانبوس دریافت - سال هیزدهم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار سوار تمامت قابلیت آراست
سال نوزدهم بعزایم خدمت ضبط سهوستان مضاف صوبه
قنده هر بلندی پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنه

(۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری در فوجداری سیوستان

پیمانۀ زندگی او لبریز گردید *

* حرف السین *

* سیف خان کوکه *

برادر کلان زین خان کوکه است - گویند والدۀ اش همیشه دختر آردی - و پدر بمقتضای بشویت آزردۀ شدت درین مرتبه (که در کابل بسیف خان بازو شد) پدر برآشفته گفت - که اگر این باز دختر آمد خانه داری و ملاقات موقوف است - آن عفت منش در خدمت مردم مکنی رفته گله اظهار نموده رخصت اسقاط حمل گرفت - عرش آشبانی آگهی یافته باوجود صغرس فرمود - اگر پاس خاطر من میخواستی پندرامون این امر نگریدی - که ایزد توانا ترا فرزند نیک اختر کرامت خواهد کرد - آن ضعیفه فرمود شاهزاده را مردی غیبی دانسته ازان اراده خود را بازداشت - اتفاقا سیف خان متولد شد - و والدین بوجود پسر شغف و خرمی مفرط اندوخته بمپاس شاهزاده پرداختند - عرش آشبانی زیاده بر همه عزایمت بحال او مبذول می فرمود - پس از سریر آرائی هنوز آغاز شباب داشت که پیایۀ چهار هزاری بر آوردند

در پردای و گنداوری یکتای روزگار و در شجاعت و تهور سوآمد
 اقران بود - سال هفدهم در مهمانیه قلعه سورت روزه (که
 از بالا بارش تیر و بندوق و توپ بود - و از پایان مورچالها
 هجوم آوردند) سیف خان تاخمت نمایان برده کارنامه جرات
 و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوق بار رسیده
 تا یک ماه صاحب فرانس بود - عاقبت بخیر انجامید
 شخصی از پرسید - که پادشاه راضی هستند و بارها صرفه امثال
 شما مردم چه که بسیار (که بپایه نرسیده باشند) می فرمایند
 برای چه خون را دیده و دانسته در مهاله انداختند
 در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را
 دران هنگامه نتوانستم رسانید - از خجالت آن روز زندگی بر من
 گران است - میخواهم که سبکبار گردم - در سنه (۹۸۰)
 نصد و هشتاد هجری سال هیزدهم (که عرش آشیانی بابلغار
 نه روزه از آگره بحوالی احمدآباد رفته با محمد حسین میرزا
 مبارزه نمود) سیف خان در تاختن اول چپقلش رستمانه
 نموده غنیم خون را منظم ساخت^(۲) - و بدر زخم نمایان (که بر در
 داشت) اجمیری اجمیری گویان جویای پادشاه گردید - دید که
 محمد حسین میرزا با چنده از اوداش در میدان سر بخودی
 می آراید - کوکه بار رسیده داد بهادری و ترداد دانه بمالک بقا

شکافک - پادشاه از فوت چنین مخلص راسخ قدم قرین قاسف
و اندوه بسیار گردید - و چون بدار الخلافه معارفت فرموده
ظاهر شد (که ذمه سیف خان ایوان مدیحه گرانبار است) از کمال
عاطفت بادای جمیع آن سبکسار ساخت - پسرانش شیرافکن
و ایمان الله بمنصبه در خور امتیاز داشتند *

• سید محمود خان باره •

اول که ست ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجه
امارت رسید - ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود - در سال
اول جلوس اکبری همراه علی قای خان شیبانی بدفع هیومن
بقال (که پس از شکست یافتن ترمذی بیگ خان نخوت بخون
راه داده با فراران جمعیت از دهلی روانه شده بود) نامرد
گردید - و سال دوم به تئبیه حاجی خان غلام شیر خان سور
(که اجمیر و ناگور بتصرف خون آورده دم استیلا میزد)
تعیین گشت - سال سیوم بتپسخیر قلعه جیتارن دستوری یافته
آنها از دست راجپوتیه برگرفت - چون مقدمه خانخانان
برهم خورد خان مذکور بنوکری پادشاهی اختصاص پذیرفته
قریب بلده دهلی جاگیر یافت - و سال هفتم جلوس (که
خانخانان منعم بیگ بنا بر کشته شدن شمس الدین محمد
خان اتکه واهه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه قرار نمود)

(۲) در [بعضی جا] بود بدرون نون آمده (۳) نسخه [ج] جیتارن *

در پردای و گذاردی یکتای روزگار و در شجاعت و شهر سر آمد
 اتران بود - سال هفدهم در محاصره قلعه سورت (که
 از بالا بارش تیر و بندوق و توپ بود - و از پایان مورچالها
 هجوم آوردند) سیف خان تاخم نمایان برده کارنامه جرأت
 و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوقه بار رسیده
 تا یک ماه صاحب فراش بود - عاقبت بخیر انجامید
 شخصی از پرسید - که پادشاه راضی هستند و بارها صرفه امثال
 شما مردم چه که بسازد (که بپایه فرسوده باشند) می فرمایند
 برای چه خود را دیده و دانسته در مهلکه انداختن
 در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را
 دران هنگامه نتوانستم رسانید - از خجالت آن روز زندگی بر من
 گران است - میخواهم که سبکبار گودم - در سنه (۹۸۰)
 نهمد و هشتم هجری سال هیزدهم (که عرش آشیانی بایلغاز
 نه روزه از آگره بحوالی احمدآبان رفته با محمد حسین میرزا
 مبارزه نمود) سیف خان در تاختن اول چپقلش رستمانه
 نموده غنیم خود را منظم ساخت (۲) و بدر زخم نمایان (که بر او
 داشت) اجمیری اجمیری گویان جویای پادشاه گردید - دید که
 محمد حسین میرزا با چندی از ارباش در میدان سر بخودی
 می آید - کوکه بار رسیده دان بهادری و قردن داده بملک بقا